



۲۰۱۶/۰۹/۰۳



م. اسحاق نگارگر

جنگ اگر واژگون شود گنج می شود

آری جنگ اگر واژگون شود گنج می شود. خوشا روزی که هُرمُزد صلح بر اهریمن جنگ پیروز شود. نگارگر

۳ سپتمبر ۲۰۱۶ برمنگهم

*** **



جنگ اگر واژگون شود گنج می شود و هر چه استعداد جوان را که جنگ از خانوادهٔ انسان ربوده گنجی بود که برباد رفته است. حرف اول جنگ (ج) جهالت است که آغازگر هر جنگ جهالت است و حرف دوم یعنی (ن) جنگ ننگِ انسانیتِ انسان عاقل است و (گ) جنگ که سرآغاز گرگ منشی است باز بر برخی از انسان ها مستولی می شود و نه تنها استعداد های جوان را می بلعد بلکه آنچه را انسان با زحمت و خواری آباد کرده است نیز ویران می کند. شعری که در پایان این یادداشت از نظر تان می گذرد مال یک شاعر چینی به نام "تو-فو" است که از سال ۷۱۳ تا ۷۷۰ میلادی می زیست و از دست جنگ فریاد سر داده است و فریاد او در عصر ما نیز فریاد روز است. عنوان شعر او (عراده ها باز رهسپار جنگ استند) می باشد و مسئولیت ترجمهٔ آنرا من به عهده دارم که هرزده سال پیش در گرمای تب جنگ ترجمه شده بود ولی امروز هم می بینم که آن آتش هنوز سرد نشده است و من نشر دوباره اش را به خاطر کبوتران صلح تقدیم می کنم و امیدوارم که کبوتران صلح هرگز شکار تیر اندازان جنگ نشوند و این گنج نیز بی هوده از دست نرود.

این شما و این هم شعر "تو-فو"

به گردون می رسد فریاد سربازان جنگاور،
کمان بر دوش و ترکش بر کمر از بهر جنگ نو،
به سوی سرزمین دور پویانند.
زنان و مادران خسته با چشمان اشک آلود،
سر این رهنوردان را همی گیرند در آغوش،
تمامی مست و مغرورند این مردان آهن پوش.

** * **



کبوتر صلح

اثر "ماتئو برتلی" هنرمند ایتالیایی

در آنجا رهروی روشندلی می پرسد: "ای مردم!
دلیل کینه ورزی چیست؟ زین کشتار مقصد کیست؟"
سرش جنبانده سربازی همی گوید:
"برادر، داستان ما بسی تلخ است
بهار پانزدهم سوی ما خندان همی آمد،
و ما بر روی آن با یک جهان اُمید؛

** * **

بغل وا کرده می رفتیم،
به ما گفتند دریای شمال سرزمین خویش،
ز نیرو های جنگاور نگه داریم،

ز بعد سال ها چون مشک ما کافور شد هیئات!
و سیل خون مان هر سو به ره افتاد،
گذشت زندگی چشمان ما را باز کرد آری،
بسی با روشنی دیدیم؛
که سیری ناپذیر است اشتهای این جهان خواران

** * **

در این جا کشت ها خشکید و دهقانان،
درون سرزمین دیگران سرگرم پیکارند.
خراج مملکت داری بُود از کیسه های ما،
چو اینک سرنوشت کودکان خویش میدانند،
همیشه مادران با خویش می گویند:
به جای این همه مردان جنگی کاش،
ولادت های آنان دختران مه لقاء بودند،
چه سود آخر که خون این جوانسالان،
به سان آب باران زیر پای خار بُن ریزد؟
تو خود آخر ببین آقا!
در این جا استخوان گشته سربازان پیشین را،
که نور مهر تابان کرده بُراقش،
وانسو استخوان های تهی نا گشته از مغزش،
صدای سوگواران کهن در شبیون این باد؛
برای مادران بینوای ما همی گوید:
که اینان نیز می میرند،
سیاهی بستر خود می کند هموار،
شَبَحِ شبیون کنان فریاد تلخ سوگواران را؛
به دستِ باد خواهد داد،
و بر این دشت بی آب و علف، باران
به تلخی باز میگیرد، به تلخی باز می گرید

** * **

"تو - فو" شاعر چینی ۷۱۳ تا ۷۷۰ م
تاریخ ترجمه: ۲۸ می ۱۹۹۵